

زندگی و زمانه «علی دشتی»

قسمت اول عبدالله شهبازی

علی دشتی یکی از زنده‌ترین روزنامه‌نگاران تاریخ معاصر ایران و یکی از بازیگران معروف عصر پهلوی است. او خود روحانی و روحانی‌زاده بود و در عتبات عالیات که زادگاهش بود به افتخار تلمذ درس خارج مرحوم آیت‌الله سیدحسین فشارکی و شیخ عبدالکریم حائری نائل گشته بود؛ اما ورودش به ایران که در آن زمان صحنه نوسانات و هیجانات سیاسی بود، شان و شخصیت و سرنوشت او را دگرگون کرده و او را در زمره روشنفکران ایران پس از مشروطه وارد ساخت.

زمانه دشتی که پرفراز و نشیب و پر آشوب بود، زندگی او را نیز بی‌تأثیر نگذاشت؛ چنان‌که از همان ابتدای ورود به عالم سیاست در شیراز و نوشتن مقاله‌ای در «روزنامه فارس»، طعم تند و تلخ حلوائی سیاست را چشید و مطرود اهالی فارس گشت. وی پس از چندماه سرگردانی در بوشهر، اصفهان، بندرعباس و برازجان، سرانجام مقیم پایتخت شد و به‌عنوان یک روزنامه‌نگار معروف در تاریخ مطبوعات آن روزگار اسمی به یادگار گذاشت. دشتی شباهتها و البته اختلافهایی نیز با تقی‌زاده داشت. او نیز همچون تقی‌زاده طلبه‌ای بود که دروس دینی را خوانده و با لباس روحانیت به جامعه سیاست وارد شده بود اما به تدریج عبا و عمامه را کنار گذاشت و مکلاً شد. دشتی روحیه‌ای تند و آتشی‌مزاج داشت و به شدت عاشق ایده‌های نو و تحولات بزرگ بود و به نظر می‌رسد وی به قدری از اوضاع ایران رنج می‌برد که هرگونه تغییری را بهتر از وضع موجود می‌دید. البته بعدها به اشتباه خود پی برد و هنگامی که به‌دست سردار سپه و در مرحله بعد اعلیحضرت؛ رضاشاه پهلوی ذلیل و محبوس شد و به قول خودش «به اندازه یک حمال هم نمی‌توانست آزادانه نفس بکشد»، تازه فهمید که آب به چه آسیابی ریخته و آن‌همه پشتیبانی از رضاخان (در قضیه جمهوری و فرماندهی کل قوا و تغییر سلطنت) چه پاداشی برایش به ارمان آورده است؛ گرچه بعدها که رضاشاه از سلطنت خلع شد تا می‌توانست با دنبال کردن مسأله املاک پهلوی و جواهرات سلطنتی و... موجبات تحقیر او و خجالت خاندانش را فراهم ساخت. اما به‌هرحال، باز هم دشتی در زمره رجال عصر پهلوی و یکی از شاخص‌ترین آنها محسوب می‌شود.

او که بعدها حرفه روزنامه‌نگاری را رها کرده و اداره روزنامه شفق سرخ را به یکی از دوستانش سپرده بود، حزب عدالت ایران را به کمک جمال امامی به راه انداخت

و در کنار حزب «اراده ملی» سیدضیاء طباطبایی و «حزب زحمتکشان ملت ایران» به رهبری مظفر بقائی، یکی از حزب‌یون سرشناس و اصل‌کاری ایران آن روز شد و تا مدت‌ها نیز مهمترین رقیب برای «حزب توده ایران» شناخته می‌شد. باری علی دشتی همچون سیدضیاء طباطبایی از روزنامه‌نگاری به سیاست گام نهاد، دوره‌های متعددی نماینده مجلس بود و در مجموع شخصیتی معتدل، صریح‌الوجه، خوش‌گفتار، اجتماعی و فعال از خود نشان داد. البته مطالعه تاریخ زندگانی دشتی، که مخالفت شهید مدرس (ره) در دوره پنجم با اعتبارنامه وی از راهیابی او به مجلس جلوگیری کرد، ضمن آنکه وی یکی از مخالفان مهم ایده‌های مدرس (ره) و موافقان مظاهر تجدید در ایران (مانند: کشف حجاب، جمهوری، تغییر خط) محسوب می‌شد. لایه‌های دیگری هم می‌تواند داشته باشد که نیارمند پژوهشهای تفصیلی است. مقاله حاضر علی دشتی و روزگار او را در همین راستا پژوهیده و تقدیم شما خوانندگان عزیز نموده است به امید آنکه مورد توجه و استفاده شما قرار گیرد.

علی دشتی در یازدهم فروردین ۱۲۷۳ ش/ ۱۳۱۲ ق در کر بلا زاده شد.^۱ پدرش، شیخ عبدالحسین دشتستانی، روحانی خوشنام و مورد احترام بود و گاه در عتبات و گاه در دشتستان و بوشهر به‌سر می‌برد. شیخ علی دشتی تحصیلات خود را در مدرسه حسینی ایرانیان در عتبات^۲ تا مقطع سطح به پایان برد و مدتی در دروس خارج نیز شرکت کرد. قسمتی از اصول را نزد حاج سید حسین فشارکی و کفایه آخوند خراسانی را نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی فراگرفت.^۳

علی دشتی در اواخر ذی‌الحجه ۱۳۳۴ ق/ نوامبر ۱۹۱۶ م، در کوران جنگ جهانی اول، به همراه پدر و برادرانش^۴ راهی ایران شد و در شب عاشورای ۱۳۳۵ ق به بوشهر رسید. پس از مدتی اقامت در بوشهر و دشتستان و برازجان و سفری کوتاه به بندرعباس، به شیراز رفت. اقامت دشتی در شیراز سرآغاز ورود او به دنیای ملت‌ه و پرتلاطم روزنامه‌نگاری و سیاست آن روز ایران است.

زمان و نحوه بازگشت دشتی به ایران و اقامت اولیه او در بوشهر و شیراز بعدها موضوع مناقشاتی شد که به آن خواهیم پرداخت و متن دفاعیه دشتی را، با عنوان «دشتی را بهتر بشناسید»، نقل خواهیم کرد.

طلبه آشوبگر

علی دشتی در فضایی پر آشوب به دنیای سیاست و مطبوعات وارد شد. فعالیت روزنامه‌نگاری را در شهر شیراز و در روزنامه فارس، به مدیریت فضل‌الله بنان شیرازی، آغاز کرد؛ ولی اندکی بعد مقاله‌ای از او منتشر شد که به‌نوشته رکن زاده آدمیت، «عامه‌نپسندیدند و هیاهویی راه انداخته، اراده قتلش را کردند. ناچار در منزل عبدالحسین میرزا فرمانفرما، که در آن وقت والی فارس بود، پناهنده شد و فرمانفرما به حمایت از او برخاست و در پنهانی روانه اصفهانش کرد.»^۵ اقامت دشتی در شیراز، به گفته خود او، حدود پنج‌ماه به درازا کشید.

اقامت دشتی در اصفهان نیز، چون شیراز، کوتاه بود و او پس از پنج‌ماه راهی تهران شد. عین‌السلطنه از قول شیخ عبدالعزیز مینوچهر، هم‌ولایتی دشتی، علت و نحوه خروج دشتی از شیراز و دوران اولیه اقامت او در تهران را چنین بیان کرده است: «ادمی است طبیعی مذهب. در شیراز بدین واسطه مطرود واقع شد. می‌خواستند صدمه به او بزنند که حاجی آقای شیرازی^۶ او را همراه خود به طهران آورد، امورات خانه را به وی سپرد و مسافرت کرد. گویا هنگام مهاجرت، شیخ علی [دشتی] انواع قلب و خیانت را در غیبت او نمود... حاجی آقا آمد، از وقایع مستحضر شد، او را پس از سرزنشها مرخص کرد.»^۷

دشتی در پاسخ به اتهامات رایج آن زمان بر ضد خود، در مقاله دشتی را بهتر بشناسید به‌طور مختصر به ماجرای اختلال در روابط خود با «امیزبان محترم» حاجی آقا شیرازی، نیز اشاره کرده و آن را کار «هوچی‌هایی» دانسته است «که غیر از دویه‌هم‌زدن و کنش‌ن ضعیف‌کاری ندارند.» در بیست‌ونهم شوال ۱۳۳۶ ق/ هفتم اوت ۱۹۱۸ م میرزا حسن خان وثوق‌الدوله برای دومین بار ریاست دولت را به دست گرفت. در این زمان جنگ جهانی اول به پایان خود می‌رسید؛ پایانی سرنوشت‌ساز که طلوع عصر نوینی از سلطه نواستعماری را برای منطقه خاورمیانه، و از جمله ایران، رقم می‌زد.

سرانجام، در یازدهم نوامبر ۱۹۱۸ م جنگ خاتمه یافت و حدود هشت‌ماه بعد، در نهم اوت ۱۹۱۹ م، دولت وثوق‌الدوله قرارداد معروف ۱۹۱۹ را در تهران با سرپرسی کاکس، نماینده وزارت امور خارجه بریتانیا، منعقد کرد. در زمانی که دولت بریتانیا به دلیل بحران ژرف مالی و اقتصادی پس از جنگ مجبور به کاهش حدود هشتادوشش میلیون پوند از بودجه وزارت‌تخله‌های خود بود، انعقاد این پیمان سالیانه سی میلیون پوند هزینه جدید

سخت گذشته است تا آنجا که تمدن جدید را، که زندان را یکی از نشانه‌های آن می‌داند، سخت به باد ناسزا و دشنام می‌گیرد و این تمدن را نه تنها برای آدمیان سعادت آمیز نمی‌داند، بلکه مایه هلاکت و بدبختی می‌شمارد. از لابلای سطور این رساله دغدغه‌های فکری و آمل این زندانی سیاسی کاملاً هویدا است. از عرفان و تصوف و نقش آن دو در حیات آدمیان سخن می‌گوید، از گوته و گوستاو لوبون سخن می‌راند، سید ضیاء را به باد انتقاد می‌گیرد، تمدن جدید را به سخره می‌گیرد و عقاید مادیون و طبیعیون را گمراه‌کننده می‌شمارد و بهترین طریق سعادت‌مند کردن آدمیان را توسل به آئین اسلام می‌داند. او می‌نویسد: «تنها مایه تسلی یک نفر محبوس این است که خود را در میان جمعیتی که در افق فکری به وی نزدیک است مشاهده کند، بزرگترین ضربه به قلب یک نفر محبوس سیاسی این است که او را در میان دزدان بفرستند»^۹

اندیشه سیاسی دشتی در ایام محبس را می‌توان نوعی پوپولیسم آنارشستی، یا آنارشسیسم احساسی و عوام‌فریبانه خواند که با رگه‌هایی از فرهنگ ایرانی آمیخته است. این نوع نگرش، شاخص اندیشه بسیاری از تجددگرایان آن عصر است. در مطبوعات آن زمان موج می‌زند، و در کسانی چون شیخ ابراهیم زنجانی، سیدضیاءالدین طباطبایی و علی دشتی به اوج افراط می‌رسد و ملغمه‌های آشفته از دیدگاه‌های متناقض و شعارهای سطحی را بدید می‌آورد.

دشتی در ایام محبس، به‌رغم این که زندانی سید ضیاء است، روزنامه‌نگاری که با داعیه مبارزه با اشرافیت به

محقق شهرت فراوان یافت. در کرمانشاه معلمی می‌کرد. دشتی با او دوست و محشور شد و مقدمات زبان فرانسه را نزد وی فراگرفت. رشید یاسمی اندکی بعد همکار دشتی در روزنامه شفق سرخ شد. دشتی در سال ۱۳۵۲ نوشت: «رشید نخستین همکار من در شفق سرخ و بلکه مشوق و مؤید من در تاسیس آن بود.»

در چهاردهم صفر ۱۳۳۹، ق دولت سپهسالار اعظم (محمدولی خان تنکابنی) زمام امور را به دست گرفت. دشتی منتظر ابطال حکم تبعید نشد و به تهران بازگشت؛ به دلیل بازگشت خودسرانه زندانی شد ولی پس از چند روز با واسطت سیدمحمدصادق طباطبایی رهایی یافت. اینک اوائل زمستان ۱۳۳۹ و دوسه‌ماه پیش از کودتای سوم اسفند است. دشتی به فعالیتهای سیاسی خود در تهران ادامه داد و امتیاز روزنامه‌های به‌نام قرن بیستم را تقاضا کرد که آن را به دست نیآورد. بعدها، از شانزدهم اردیبهشت ۱۳۰۰، میرزاده عشقی به همین نام روزنامه‌ای جنجالی منتشر کرد که به دلیل مواضع صریح و تند آن بر ضد رضاخان سردار سپه و انتساب غائله جمهوری به دسایس استعمار بریتانیا، به ترور و قتل او در (دوازدهم تیر ۱۳۰۳) انجامید.

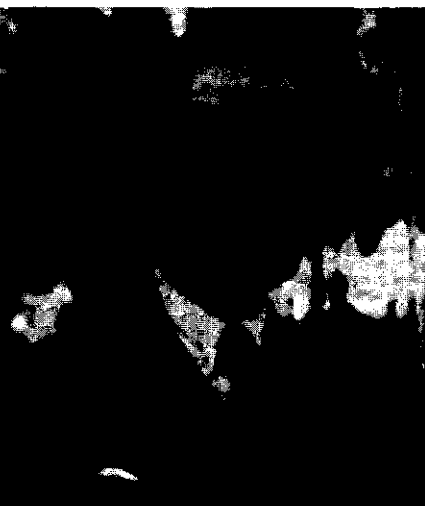
پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، علی دشتی نیز همچون بسیاری دیگر از فعالان سیاسی بازداشت شد و تا پایان کار دولت نود روزه سیدضیاءالدین طباطبایی در باغ سردار اعتماد زندانی بود. او در این دوره یادداشت‌هایی فراهم آورد که در اواخر ۱۳۰۰ و اوائل ۱۳۰۱ در شماره‌های اول تا پانزدهم شفق سرخ، با نام «ایام محبس» درج شد و در

را بر او تحمیل می‌کرد. به این دلیل، قرارداد ۱۹۱۹ با مخالفت دیوید لویدجرج، نخست‌وزیر، و گروهی از منتقدترین اعضای دولت وقت بریتانیا از جمله وینستون چرچیل، وزیر جنگ ادوین مونتگومری و وزیر امور هندوستان، و همچنین با مخالفت حکومت هند بریتانیا مواجه شد؛ اما به دلیل پافشاری لاجوجانه لرد کرزن، وزیر امور خارجه بر پیمان فوق موجی از دسیسه‌ها را علیه او و برای انقاي قرارداد برانگیخت. حکومت هند بریتانیا، که امور اطلاعاتی ایران و بین‌النهرین را در حیطه اقتدار خود داشت، سهمی بزرگ در این دسیسه‌ها علیه لرد کرزن و دولت و وثوق‌الدوله ایفا نمود. در ایران دو گروه و با دو انگیزه به مخالفت با قرارداد برخاستند: گروه نخست رجال مهین دوستی همچون سید حسن مدرس بودند که قرارداد ۱۹۱۹ را پیمانی استعماری و منافی با استقلال سیاسی ایران می‌دانستند و گروه دوم کسانی بودند که پرچم مبارزه با قرارداد را برافراشتند تا راه را برای تحقق کودتا و استقرار دیکتاتوری نظامی بومی در ایران هموار کنند؛ طرحی که از حمایت حکومت هند بریتانیا بازگیر اصلی صحنه سیاست ایران، و کلونی قدرتمند در بریتانیا برخوردار بود. با توجه به این دوگانگی است که می‌توان فعالیت کسانی چون حاج محمد معین‌التجار بوشهری را که به داشتن پیوندهای عمیق با انگلیسی‌ها شهره بودند، علیه قرارداد ۱۹۱۹ تبیین و تعلیل کرد.^۸

در سیزدهم ذیحجه ۱۳۳۷/ هیجدهم اسد ۱۲۹۸ دولت وثوق‌الدوله متن قرارداد را در روزنامه‌های رعد و ایران، که ناشر افکار دولت بودند، منتشر کرد و اندکی بعد موجی بزرگ بر ضد آن به پا خاست. به‌نوشته دشتی در مقاله «دشتی را بهتر بشناسید»، در زمان شروع غوغای ضد قرارداد یکی دوماه از اقامتش در اصفهان می‌گذشت و او از همین زمان در شمارهای نخست هفته‌نامه مهین، پس از کسب اجازه از «آقای بنان‌السلطان» مقالاتی علیه قرارداد نوشت ولی اندکی بعد، «در معیت آقای حاج آقا شیرازی»، عازم تهران شد. دشتی در تهران به نگارش و توزیع شب‌نامه و مقالات تند علیه قرارداد و دولت و وثوق‌الدوله ادامه داد.

وثوق‌الدوله تکاپوی پرهیاهوی این شیخ جوان دشتستانی را برناتفت و دستور اخراج او از ایران و بازگشتش به عنایت را صادر کرد. دشتی پس از چند روز بازداشت، به مرزهای غربی ایران اعزام شد. نظامیان دشتی را، در هوای گرم اواخر خردادماه پیاده به قزوین بردند. بیمار شد و سه‌هفته در قزوین ماند. در قزوین بود که دولت وثوق‌الدوله سقوط کرد (جمعه هشتم شوال ۱۳۳۸/ چهارم سرطان ۱۲۹۹) و چند روز بعد میرزا حسن خان مشیرالدوله زمام دولت را به دست گرفت. دوستان دشتی برای آزادی او تلاش کردند ولی مشیرالدوله موافقت نکرد. دشتی را به همدان بردند. در این زمان از مرکز دستور رسید که از اعزام دشتی به بین‌النهرین صرف‌نظر شود و در کرمانشاه بماند. دشتی قریب به پنج‌ماه در کرمانشاه ماندگار شد. در آن زمان غلامرضا رشید یاسمی، که بعدها به عنوان ادیب و

اندیشه سیاسی دشتی در ایام محبس را می‌توان نوعی پوپولیسم آنارشستی، یا آنارشسیسم احساسی و عوام‌فریبانه خواند که با رگه‌هایی از فرهنگ ایرانی آمیخته است. این نوع نگرش، شاخص اندیشه بسیاری از تجددگرایان آن عصر بود، در مطبوعات آن زمان موج می‌زد، و در کسانی چون شیخ ابراهیم زنجانی، سیدضیاءالدین طباطبایی و علی دشتی به اوج افراط رسید



آبان ۱۳۰۱، به همراه یلداداشت‌های تبعید در زمان دولت وثوق‌الدوله توسط خود دشتی به صورت کتاب انتشار یافت. در سال ۱۳۱۳ رکن‌زاده آدمیت این کتاب را تجدید چاپ کرد. چاپ دوم نیز، مانند چاپ اول، به سرعت نایاب شد. در آذر ۱۳۲۷ مشفق همدانی چاپ سوم ایام محبس را با مقدمه خود منتشر کرد و بر مبنای این نسخه چاپهای پنجم (۱۳۳۹) و ششم (امیرکبیر، ۱۳۵۲) انجام گرفت.

«ایام محبس»، علاوه بر ارزش ادبی آن، که به عنوان یکی از آثار موثر در رواج سادمنویسی در نثر معاصر فارسی شناخته می‌شود، نخستین اثر در ادبیات فارسی است که به توصیف زندان و زندانی سیاسی پرداخته است.

دشتی در این یادداشت‌ها سراسر انزجار خود را از حاکمان وقت و رفتارهای ناشایست بشری و تمدن جدید ابراز می‌دارد. این گونه پیداست که ایام محبس بر او بسیار

قدرت رسیده. به شدت به اشراف و ثروتمندان می‌تازد و عملکرد سیدضیاء را در این زمینه نه تنها مورد تایید قرار می‌دهد بلکه او را به «انتقام» و «محو و نابود کردن» ایشان فرامی‌خواند: «این مجسمه‌های غرور و نخوت که خود را مافوق طبقات مردم تصور می‌کنند از کجا تحصیل ثروت نمودند؟!... تمول این دسته آلوده به خون هزاران افراد جامعه است. مکتب و تجمل این آقایان با اشک چشم هزارها ستم‌دیدگان اجتماع تدارک شده است... بنام دست سیدضیاءالدین طباطبایی را که بر سر این جنایتکاران اجتماعی فرود آمد ولی افسوس که آنها را محو و نابود نکرد... افسوس، این دستی که بر سر شما فرود آمده سنگین و منتقم نیست. افسوس که همه شما به مکافات اعمال زشت خود دچار نشده‌اید. افسوس که جامعه برای دورانداختن کلبوس وجود شما از روی سینه خود ضعیف و ناتوان است.»

نفرت دشتی از اغنیا تا بدان جا می‌رسد که حتی اصول سوسیالیسم را مورد تایید قرار می‌دهد: «ای مائشینه‌های فلسفه‌یاف، ای دماغ‌های جامد، ای مزدورهای سعادت دیگران، ای شمای که به قوه الفاظ محجوف اصول سوسیالیسم را مخالف عمران و تکامل تمدن می‌دانید، بس است، یک قدری عمیق شوید. به فلسفه حیات و زندگی مراجعه کنید و منتهی‌الیه زندگانی را جستجو نمایید.»

دشتی در ایام محبس به تمدن جدید می‌تازد و به «ویران کردن» آن و در انداختن طرحی نو فرامی‌خواند: «تمدن قسمت اعظم بشر را بدبخت نموده تا یک دسته را خوشبخت و سعادت مند نماید...»

«باید این تمدن ظالم را ویران کرد و بر آثار و خرابه‌های او تمدنی که نسبتاً به سعادت نزدیک‌تر باشد بر پا نمود.» و در مقابل اسلام را به عنوان راه رستگاری بشر می‌نماید: «عقاید خشک مادیون و طبیعیون اینها را به طرف یس، نامیدی، بدبختی و قساوت و بالنتیجه جرایم و جنایات می‌کشاند، همچنان که عقاید تصوف به سوی ذلت و نکبت و اسارت سوق می‌دهد. پس بهترین طریق برای سعادت‌مند کردن مردم، یعنی ایجاد سعادت نسبی، همان حدودی است که تعالیم یک دینانی مانند اسلام برای پیروان وظایف طبیعی و اخلاقی تعیین کرده است.»

بنه‌نوشته یحیی آرین‌پور، بر اساس تصریح خود دشتی در ایام محبس، او «هلوتیز جدید»^{۱۰} اثر ژان ژاک روسو را در زندان با خود داشت و در نگارش این اثر تحت‌تأثیر نوشته‌های روسو و لامارتین بود.^{۱۱}

شفق سرخ و غائله جمهوری

علی دشتی پس از آزادی از زندان، قریب به سه‌ماه با میرزااحسین‌خان کمال‌السلطان، متخلص و مشهور به «صبا»، در روزنامه ستاره ایران همکاری کرد و سردبیری این روزنامه را به دست گرفت. در این زمان رضاخان سردار سپه وزیر جنگ، فشار بر مطبوعات را آغاز کرد؛ مدیر ایران آزاد به تبعید رفت و حسین صبا، مدیر ستاره

ایران، در قزاق‌خانه در حضور شخص سردار سپه دوپست ضربه شلاق خورد. سردار سپه در اعلامیه خود هدف از تنبیه صبا را «پایان دادن به هرج و مرج‌های انفرادی» و «حفظ عالم مطبوعات» عنوان کرد.^{۱۲} ولی، در واقع، هدف او تبدیل صبا به ابزاری کاملاً مطیع برای تبلیغات خود بود و موفق نیز شد.

در این زمان، تاریخ مطبوعات ایران یکی از پرهیاهوترین ادوار خود را می‌گذرانید. چنان‌که در مقاله «دشتی را بهتر بشناسید» خواهیم دید، بازار پرونده‌سازی و ایراد اتهامات سیاسی و اخلاقی پررونق بود و به‌ویژه متهم کردن دیگران به «وابستگی به انگلیس» حربه‌ای کوبنده به‌شمار می‌رفت و از این رو رواج گسترده داشت. به تبع این قضا، ارباب جراید پر فروش از نفوذ فراوان برخوردار بودند و در بسیاری موارد جریده خود را به ابزاری برای کسب ثروت بدل می‌کردند. روزنامه‌نگاران با اخلاق نادر بودند. قلم‌فروشی رواج فراوان داشت و سطح نازل اخلاق سیاسی و فردی، تعارضی ژرف میان گفتار و نوشتار با کردار واقعی و عملکرد روزمره روزنامه‌نگاران پدید آورده بود. بدین سان، مکتبی بنیان نهاده شد که بعدها، در دهه ۱۳۲۰، در روزنامه‌نگارانی چون محمد مسعود به اوج خود رسید.^{۱۳} عین‌السلطنه فضای مطبوعاتی تهران را در واپسین سالهای سلطنت احمدشاه چنین توصیف کرده است: «روزنامه خیلی زیاد شده، دکان و محل ارتزاق خوبی شده است. گویا چهل روزنامه هفتگی و یومیه چاپ می‌شود. بعضی از جراید هست که به همان نصب تابلو و نشر دو سه نمره قناعت نموده است. برخی فقط هفته‌ای یکی دو بار... چاپ و منتشر می‌کنند. به همان اسم و دخول در جرگه جراید و بعضی دخلهای مختصر قانع می‌باشند. عمیدالملک می‌گفت درست حساب کردیم هر روزنامه که روز چاپ شود پنجاه تومان خرج دارد. از تکفروشی و آبونمان هر قدر کوشش کنند بیش از سی تومان واصل نمی‌شود. بیست تومان در هر نمره ضرر است و این ضرر با تمام آن خرجهایی که دارند تمام یا از سفارتخانه‌ها گرفته می‌شود یا از مردم دیگر.»

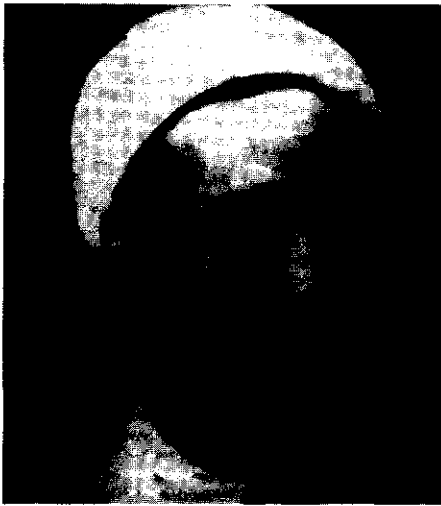
در منزل ما گفتند «عصر جدید» با پول انگلیس چاپ می‌شود. هر مز میرزا خواست برائت ذمه او^{۱۴} را حاصل کند. گفت: کاغذش را انگلیس‌ها دادند. (حالا طوری شده که از کاغذ روزنامه شناخته می‌شود مال سفارت روس است یا انگلیس)»^{۱۵}

چندی پیش سیدضیاءالدین طباطبایی، که از پیشینه‌های مشابه با دشتی برخوردار بود، به یمن کودتای فوج قزاق به قدرت رسیده و در مسند ریاست دولت جای گرفته بود. بنابراین، پیشه روزنامه‌نگاری در میان جوانان جویای نام خواهان فراوان داشت و مدیریت روزنامه‌ای از آن خود، آرزوی هر روزنامه‌نگاری بود. به تعبیر عین‌السلطنه «یک نفر سیدضیاء که مدیر جریده بود رئیس‌الوزرا شد، حالا هر مدیر روزنامه خیال ریاست وزرا دارد.»^{۱۶} در یازدهم اسفند ۱۳۰۰، آرزوی دشتی بیست و هشت

ساله تحقق یافت و انتشار شفق سرخ را آغاز کرد. این نشریه ابتدا سه شماره در هفته و از آذر ۱۳۰۴ به صورت یومیه بود. نویسندگان جوان و بااستعدادی چون غلامرضا رشید یاسمی، سعید نفیسی، نصرالله فلسفی و دیگران نویسندگی را در شفق سرخ دشتی مشق کردند و بعدها چهره‌هایی ناملر شدند. بنابراین، شفق سرخ را می‌توان مکتبی سیاسی، فکری و ادبی دانست که پرورش‌یافتگان آن در دهه‌های پسین بر فرهنگ ایران تأثیرات ژرف بر جای نهادند. پیشکسوت و ستاره این مکتب، شیخ جوان دشتستانی بود. دشتی در سال ۱۳۵۲ نوشت: «رشید [یاسمی] نخستین همکار من در شفق سرخ و بلکه مشوق و موید من در تاسیس آن بود... رشید به تهران منتقل شده بود. ستون انتقاد ادبی روزنامه از همان شماره نخست، به رشید اختصاص داشت. او سعید نفیسی و چند تن از اهل ادب را به همکاری در شفق سرخ دعوت کرد، به طوری که حوزه دوستان و همکاران شفق سرخ از همان اوایل کار رونق گرفت. به‌تدریج و اندکی پس‌پیش، نصرالله فلسفی، رضا هنری، مجتبی طباطبایی، رضا شهرزاد، محمود عرفان، محمد سعیدی، بدیع‌الزمان فروزانفر، سیداحمد صائی نجفی (بهترین مترجم رباعیات خیام به عربی)، لطفعلی صورنگر، احمدی بختیاری، میرزا آقاخان فریار، سیدفخرالدین شادمان، یحیی ریحان و غیره گرد هم آمدند. حوزه‌های دوستانه که عباس خلیلی، اسم‌آن را «اقمار سرخ» گذاشته بود، رونق گرفت. در جمع ما، رشید یکی از استوارترین دوستان به‌شمار می‌رفت.»^{۱۷}

فرح‌الله بهرامی،^{۱۸} رئیس کلینه وزارت جنگ و منشی رضاخان سردار سپه نیز مخفیانه با نام مستعار ف. برزگر در شفق سرخ می‌نوشت.^{۱۹} بهرامی چهل‌ساله، رابط سردار سپه با دشتی و اقمار سرخ او بود. این رابطه بعدها به دوستی نزدیک بدل شد. در اوج دیکتاتوری رضاشاه دشتی و بهرامی با هم به زندان و تبعید رفتند و اندکی پس از سقوط رضاشاه با هم حزب عدالت را به پا کردند.

در شماره‌های آغازین شفق سرخ واکنش دشتی به رفتار خشن و سرکوب‌گرانه رضاخان سردار سپه در قبال مطبوعات چنین بود: «آقای سردار سپه، بخوانید و به‌دقت هم بخوانید زیرا از وقتی که متصدی وزارت جنگ شده‌اید کمتر این گونه کلمات به مسامع شما رسیده است... آقای سردار سپه آن روزی که مدیر ستاره ایران را به امر شما شلاق زدند یک نفر به شما نگفت که این رفتار در خاطره عموم ملت چقدر اثر سوء، بخشیده است. آن روزی که مدیر ایران آزاد به حکم شما تبعید شد کسی این قدر در راه دوستی شما فداکاری نداشت که از اصدار این حکمی که به قلوب عناصر آزادیخواه یک صدمه غلیظی می‌زد، جلوگیری نماید... در ملکیتی که آزادی را به قیمت خونهای مقدسی به دست آورده و حکومت را از محمدعلی میرزا و درباریان و وزرا گرفته به قانون داده‌اند، آیا قضاوت در مندرجات جراید از وظایف یک نفر نظامی به کلی خارج نیست؟ آقای سردار سپه، من یک قلم بیش‌تر ندارم و آن را



شفق سرخ به مدیریت علی دشتی از اولین نشریاتی بود که الگوی جمهوری آتاتورکی ترکیه را فراروی ایرانیان قرار داد و پیشاهنگ غوغای مستعجل جمهوری رضاخانی شد

تازه قصری کرده در شمران بنا
این همه پول از کجا آورده است؟
در چه بازاری تجارت کرده است؟
در کوران غائله جمهوری و در زیر سرنیزه مهیب رضاخان، انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای ملی برگزار شد؛ انتخاباتی فرمایشی که طی آن، جز معدود رجال سرشناس مخالف رضاخان از قبیل مدرس و قوام السلطنه که از تهران به مجلس راه یافتند،^{۳۱} از صندوقهای شهرستانها نامزدهای مورد نظر سردار سپه سردار آوردند در حالی که بیشتر این افراد حتی شهرت محلی نداشتند. شیخ ابراهیم زنجانی، نماینده ادوار اول تا چهارم مجلس شورای ملی از زنجان، در اوائل تابستان ۱۳۰۳ انتخابات مجلس پنجم در حوزه انتخابیه خود، خمسه، را چنین توصیف کرد: «پس از ختم مجلس چهارم، که مشیرالدوله رئیس‌الوزرا بود و انتخابات به جریان افتاد، از بدبختی ایران امر انتخابات بزرگتر و وسیله برای دخل اشرار و وطن‌فروشان گردید. این دزد شیرین [امیرحشمت نیساری حاکم زنجان] نجات،^{۳۲} جاسوس انگلیس بهائی بی‌شرفه را پیدا کرده [او] به واسطه او متوسل شد به سفارت انگلیس که توسط کرده او را برای حکومت از دولت معین کنند و زنجان را می‌خواست؛ زیرا اهالی بدبخت آنجا را نادان و ناتوان و منافق دانسته، برای دخل مناسب دانسته بود. نجات بی‌پدر و مادر او را به سفارت انگلیس راهبر شد به این شرط که او را وکیل خمسه کند برای جاسوسی انگلیس، این معامله مانند بسیاری از وکلای دوره پنجم فقط برای طرفداری و جاسوسی انگلیس سرگرفت. البته همه ایرانیان می‌دانند که اکثر اعضای مجلس پنجم به اشاره و کوشش انگلیس از وطن‌فروشان، پست‌فروشان پست طرفدار انگلیس

کرد. چشمهای خواب‌آلوده آنها باز شد. انظار متوجه فجایع و مظالم طولانی قاجاریه گشت... عدم لیاقت و قابلیت سلاله‌های چنگیز و هلاکو واضح شد. مردم فهمیدند سیلاب نکیبت و بدبختی از کجا به مرزوبوم کی‌خسرو سرازیر شده است.»

نویسنده ناشناس نامه، که در واقع خود علی دشتی است، در پایان آرزو کرد که «حضرت اشرف آقای سردار سپه رئیس‌الوزرا» به عنوان «قائد دسته اصلاح‌طلب» به این خواست مردم پاسخ مثبت دهد و «تقاضای ملت را در برانداختن سلطنت نامیمون قاجاریه بپذیرد.»^{۳۳}

سهم شیخ علی دشتی و شفق سرخ او در غوغای جمهوری رضاخانی چنان بزرگ بود که ملک‌الشعرای بهار در منظومه جمهوری‌نامه نام او را در کنار میرزا کریم خان رشتی^{۳۴} و سید محمد تدین، به عنوان یکی از گردانندگان

هم حکومت نظامی شما می‌تواند در هم بشکند، و حالت روحیه‌ام نیز برای تحصن در هیچ جا و تشبث به هیچ بیگانه‌ای حاضر نیست؛ ولی، معذک، چون نمی‌خواهم سرنوشت‌هایی نظیر اسلاف شما منتظر شما بوده باشد، این حقیقت خالی از آرایش را می‌گویم... شما برای اجرای نیت خود و برای توسعه قوای نظامی و عظمت دادن ایران باید نه تنها مطابق قانون و اصول حکومت ملی ایران رفتار کنید، بلکه دست به دست آزادخواهان داده بنای استبداد و مفاسد موجوده اجتماعی را متزلزل کرده برای کلیه مظاهر اجتماعی خود یک طرح تازه و جدیدی بریزید...»^{۳۵}

این نوشته را گاه به عنوان نمادی از نگرش منفی دشتی به رفتار اقتدارگرایانه سردار سپه در اوان کار شفق سرخ ذکر می‌کنند ولی، در واقع، شیوه سلوک رضاخان با مطبوعات، در فضای آن روز، جایی برای دفاع از او باقی نگذاشته بود. جملات دشتی را باید با شیوه خطاب فرخی یزدی، مدیر روزنامه طوفان، به سردار سپه مقایسه کرد و در این مقایسه است که انتقاد دشتی نرم و همدلانه جلوه می‌کند. در آن زمان، فرخی یزدی خطاب به رضاخان چنین سرود:

با مشت و لگد معنی امنیت چیست
با نفی بلد ماحی امنیت کیست
بازور مرا مگو که امنیت هست
با ناله ز من شنو که امنیت نیست

اندکی بعد، هواداری دشتی از سردار سپه بارز و بارزتر شد. شفق سرخ به مدیریت علی دشتی از اولین نشریاتی بود که الگوی جمهوری آتاتورکی ترکیه را فراروی ایرانیان قرار داد و پیشاهنگ غوغای مستعجل جمهوری رضاخانی شد؛ و این آغاز اشتهار دشتی است. عین السلطنه در ذیل وقایع روزهای اول دلو (بهمن) سال ۱۳۰۲ نوشت: «چند روز قبل جریده شفق سرخ نقل از جریده وقت آنقوره [آنکارا] نموده بود که ایران هم مشغول جمهوری‌شدن است و بسیار هم خوب است. پسره روزنامه‌فروش داد می‌زد: جمهوری ایران بعضی از علما و رؤسای تجار، اصناف، بعضی از رجال شدیداً به رئیس‌الوزرا شکایت کردند که همان مشروطه ما را کفایت کرد، خواهش داریم دست از ما بردارند.»^{۳۶} و یک‌ماه بعد، در اوائل اسفند، دشتی را چنین معرفی کرد: «شفق سرخ (مدیرش شیخ علی، اهل دشتستان، معمم و نویسنده ماهر است. عامل قوی سردار سپه درست نمی‌شناسم، معروف نبوده است.) چون حالا می‌خواهند سردار سپه به میدان بیاید، امروز در شماره سال دوم نمره ۹۲ شروع به این نغمه نموده است مثل آن که اول از جریده عثمانی شروع به نغمه جمهوری‌کرد.»^{۳۷}

نمونه‌ای از تبلیغات علی دشتی به سود رضاخان را در مقاله زیر می‌توان دید که با عنوان نامه‌ای از اصفهان در شفق سرخ درج شد: «آقای دشتی، این صلاهی جمهوری‌تی که از صفحات شفق سرخ در فضای ما منعکس شد، مانند نفخه صور مردم را از این خواب مرگ ماندنی که یک‌قرن‌ونیم بر آنها مستولی شده بود بیدار

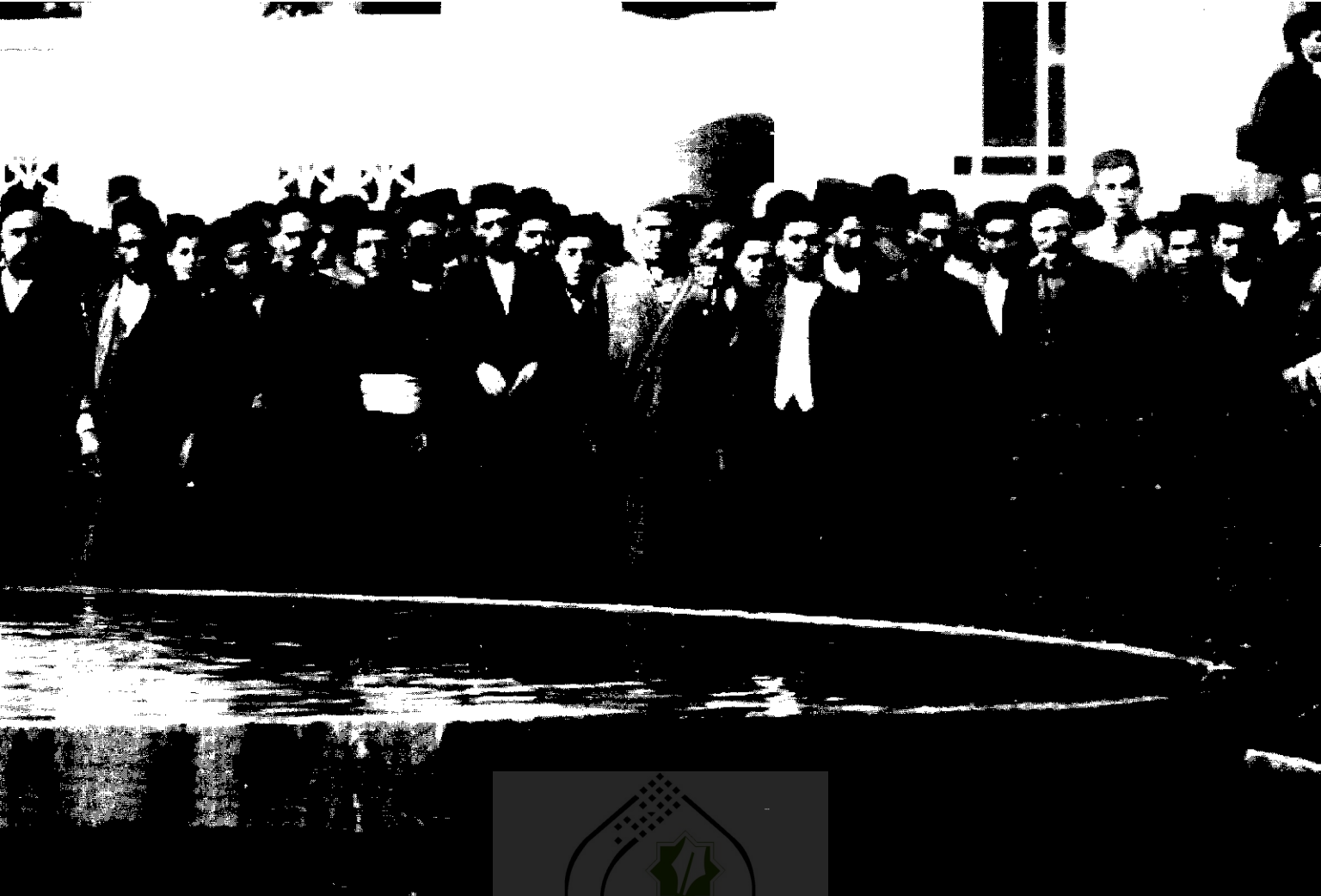
اصلی این غائله ذکر کرد:

چو جمهوری شود آقای دشتی
علمدارش بود شیطان رشتی
تدین آن سفید کهنه مشتی
نشیند عصرها در توی هشتی
کند کور و کچلها را خبردار
ز حلاج و ز رواس و ز سمسار
دریغ از راه دور و رنج پسیار

در این زمان دشتی به عنوان فعال‌ترین و متنفذترین روزنامه‌نگار مدافع رضاخان سردار سپه شناخته می‌شد و با سردار سپه دیدارهای خصوصی مکرر داشت.^{۳۸} با توجه به این رابطه بود که عین السلطنه نوشت: «شیخ علی دشتی مدیر شفق بیش‌تر از همه محل توجه [است] و پول خوب سرشار را او می‌گیرد.»^{۳۹} کوهی کرمانی نیز از ریخت‌وپاش‌های مالی گسترده‌های سخن می‌گوید که از درون آن غوغای جمهوری زاده شد:

ای برادر هر کجا بلوا بود
دان که بلوا در پی حلوا بود
آن کریم رشتی مهتر نسیم
هر چه می‌گوید بود از بهر سیم
مقصدش نی خرقه و نی منتشاست
مقصد او خوردن لشت نشاست
رهنما^{۴۰} هم هر چه گوید بی‌اساس
جملگی باشد برای اسکناس
این که بد داری‌اش یک شب کلاه
با عبا کی‌هنه و چرک و سیاه
از کجا آورده او حالا موئل؟^{۴۱}

که سوارش گشته با ساز و دهل؟
آن تدین^{۴۲} آن که بود اول گنا



شهرهای اصلی ایران به‌موقع پیوست. سیل تلگرافها از سوی طبقات مختلف مردم به سوی مجلس شورای ملی روان بود و مخالفت با جمهوری را اعلام می‌کرد. غائله، ظاهراً، با شکست رضاخان به پایان می‌رسید. او که توانایی مقاومت در برابر مخالفت روبه‌تزايد طبقات مختلف مردم را نداشت، و از اوج‌گیری این موج و تبدیل آن به قیام همگانی هراسان بود، راهی آبرومند و عوام‌فریبانه را برای عقب‌نشینی برگزید. در یازدهم فروردین ۱۳۰۳ به بهانه زیارت به قم رفت و با علمای بزرگ آن زمان - سیدابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نائینی و شیخ عبدالکریم حائری - دیدار کرد. علماً نظر قاطبه مردم را به اطلاع او رسانیدند و رضاخان قول داد که از خواست جمهوری منصرف شود. به تهران بازگشت و روز بعد با صدور اعلامیه‌ای، به بهانه «احترام به مقام روحانیت»، هوادارانش را به موقوف‌کردن فعالیتهای جمهوری‌خواهی فراخواند. در همین زمان، احمدشاه، در پاریس از موج مخالفت همگانی با سردار سپه مطلع شد و در پانزدهم فروردین با ارسال تلگرافی رضاخان را از ریاست دولت عزل کرد و از مجلس خواست که رئیس‌الوزرای جدیدی برگزینند. مجلس برای تشکیل دولت جدید به مستوفی‌الممالک ابراز تمایل کرد.

در این زمان، رضاخان از آخرین و خطرناک‌ترین برگ برنده خود بهره جست که می‌توانست کودتای نظامی دیگری را، این‌بار بسیار خونین، برای ایران رقم

احیاءالسلطنه بهرامی،^{۴۰} به مدرس به اوج رسید و سیلی خروشان را برانگیخت. در میان مردم معروف شد که لقب «احیاءالسلطنه» واقعا حق او بوده، زیرا او با زدن سیلی به مدرس در «صحن مجلس السلطنت را احیاء کرد».^{۴۱} ملک‌الشعراى بهار قیام خونینی را که سیلی احیاءالسلطنه برانگیخت چنین توصیف کرد:

از آن سیلی ولایت پر صدا شد

دکاکین بسته و غوغا به پا شد

به روز شنبه مجلس کریلا شد

به دولت روی اهل شهر وا شد

که آمد در میان خلق سردار

برای ضرب و شتم و زجر و کشتار

قشونی خلق را با نیزه راندند

ولی مردم به جای خویش ماندند

رضاخان را به جای خود نشانند

به جای گل بر او آجر پرانند

بسی پیر و جوان سر نیزه خوردند

گروهی را سوی نظمیه بردند

چهل تن اندرین هنگامه مردند

برای حفظ قانون جان سپردند

دو صد تن تاکنون هستند بیمار

به ضرب ته تفنگ وزیر آوار

در نخستین روزهای سال ۱۳۰۳. ش اوج تظاهرات

گسترده مردمی علیه جمهوری رضاخانی در تهران و

معین شده‌اند. نام بردن نمی‌خواهد. همه پسران شیخ‌العراقین^{۳۳} و سرکشیک‌زاده^{۳۴} و افشار^{۳۵} و داور^{۳۶} و [غیره] و [غیره] و [غیره] را می‌شناسند. به هر حال، به امر سردار سپه، مشیرالدوله این نابکار [امیرحشمت] را حاکم خمسه کرد. و این بی‌شرف شمشیر خود را کشیده و امیرافشار^{۳۷} و هرکس نفوذی داشت تهدید کرد که باید نجات وکیل خمسه شود. در آخر اسعدالدوله پست و نمک‌ناشناس پول مهمی به او داد و با هم پیمان کردند. صندوقهای آرا که در دست کسان اسعدالدوله بود، و هر کس به اطراف زنجان برای انتخابات رفته بود آراء مرا و هر کس را که از اهل خمسه بود و صلاحیت داشت بیرون آورده نام سه نفر را خود نوشته به صندوقها ریخته و در آورده و خوانده سه نفر وکیل برای خمسه ساختند که سه نفر از اهل خمسه آنها را نمی‌شناسد. و این کار گذشت و اکثریت مجلسیان هم دانسته آنها را پذیرفتند، زیرا آنها بهتر از اینها نبودند».^{۳۸} شیخ‌جوان دشتستانی نیز، به پاس خدمت به سردار سپه، از ساوه به مجلس راه یافت در حالی که «نه هوای ساوه را استشمام کرده و نه جرعه‌ای آب آنجا را نوشیده و نه معروفیت محلی» داشت.^{۳۹}

برخلاف پیش‌بینی سردار سپه و راهنمایان و مشاوران او که مردم را مرده می‌پنداشتند، از نخستین روزهای فعالیت مجلس پنجم، در بهمن ماه ۱۳۰۲، موجی بزرگ از مخالفت با جمهوری رضاخانی آغاز شد؛ این موج در بیست‌وهفتم اسفند با اهانت یکی از عمال رضاخان،



زند. او در سه‌شنبه هیجدهم فروردین ۱۳۰۳. ش/ سوم
رمضان ۱۳۴۲. ق از تمامی مناصب خود استعفا داد و
اعلام کرد که از ایران خارج خواهد شد؛ و موقتاً به املاکی
که به‌تازگی در رودهن خریده بود رفت.^{۴۲}
از فردای خروج رضاخان از تهران، موجی از عراب‌آمیز
از سوی روزنامه‌نگاران و نظامیان حامی او برانگیخته شد.
علی‌دشتی در برانگیختن این موج نقش اصلی داشت. او
در نوزدهم فروردین ۱۳۰۳ در صفحه اول شفق سرخ
مقاله‌ای منتشر کرد با عنوان «بدر وطن رفت» دشتی در
این مقاله کناره‌گیری سردار سپه را ملازم با «ریختن
خونهای زیاد» خواند، مخالفان او را «خائن به وطن» و
«بومهای شومی» نامید «که ایران را ویران می‌خواهند» و
ایشان را تهدید کرد که «صاحب‌منصبان رشید ایران» به
حمایت از «رئیس بزرگ خود» برخوانند خاست. متن
کامل مقاله دشتی چنین است: «آن کسی که بعد از دو
قرن ضعف و مذلت و تفرق و تشتت به ایران قوت و عزت
و وحدت داد، روز گذشته از طهران پر از جنایت و غرض
بیرون رفت. آن کسی که سه‌سال قبل با پیشانی پر از
امید و افتخار به طهران آمد و با یک اراده
خستگی‌ناپذیری به ترمیم خرابیهای گذشته و اصلاح
اوضاع کثیفی که حکومت‌های نالایق ایجاب کرده بود
شروع نمود، دیروز با قیافه افسرده و سیمایی که غبار
ملالت و پیری بر آن نشسته است، طهران را وداع گفت.
سردار سپه رفت و طهران پر از جنایت را به حال خود

گذاشت. ولی تکلیف مجلس و مردم چیست؟

نمی‌دانم. ولی اگر مردم خدمات برجسته سردار سپه
را دیده‌اند، اگر مجلس اوضاع حاضره مملکت را می‌بیند،
اگر متفکران و عقلاء قوم اعتراف دارند که فقط اراده
توانای این شخص فتودالینته را محو، قشون را بزرگ،
یاغیان را قلع و قمع، آبرو و حیثیت ایران را در خارجه
بزرگ نموده است، اگر تجار و اصناف وجود سردار سپه را
برای امنیت و رواج تجارت لازم می‌دانند، اگر علما بقاء
این مرد بزرگ را برای عظمت اسلام و شوکت یک دولت
اسلامی و جلوگیری از فحشا و منکرات ضروری می‌دانند
(همچنان که حجج اسلام قم دانسته و به مردم توصیه
کرده بودند که قدر این نعمت یعنی وجود سردار سپه را
بدانند)، و اگر آزادیخواهان و احرار به افکار آزادی‌خواهانه
این شخص و احترامی که همیشه به عقاید ملی
می‌گذاشت اذعان داشته باشند، و بالاخره اگر نظامیان ما
به خاطر دارند که سه سال قبل چه شان و اعتباری
داشتند و در تحت ریاست صاحب‌منصبان روسی و
سوئدی چه مقامی داشتند و امروز چه حیثیتی دارند و
می‌شناسند که شان و شوکت و حیثیت و اعتبار آنها را
کدام روح پاک‌ی باعث شده و این سردار سپه است که آنها
را در جامعه سر بلند و مفتخر ساخته و شرافت حق آنها را
به آنها داده است، اگر طبقات مختلفه این حقایق را اذعان
دارند، باید نگذارند سردار سپه برود.
رفتن سردار سپه و تسلط اجنبی، رفتن سردار سپه و

اختلافات کلمه، رفتن سردار سپه و ظهور یاغیان، رفتن
سردار سپه و درهم‌شکستن اعتبارات ایران، رفتن
سردار سپه و اغتشاشات داخلی، رفتن سردار سپه و
محوشدن نقشه اصلاحات با هم مترادف است.

سردار سپه پدر وطن است. سردار سپه نمونه روح
مردانگی و شهامت و شجاعت ایرانی است. سردار سپه
جان‌شیر اردشیر بابکان و نادر شاه افشار است. سردار سپه
قائد توانای ملیون و موضوع احترام و ستایش طبقات
رنجبر و موجد نظام جدید ایران و ذاتاً یک نفر مصلح و
ایران دوست به درجه عبادت است. این شخص نباید برود
ولو به قیمت ریختن خونهای زیادی باشد. باید برگردد
زیرا ملت ایران او را دوست می‌دارد و چشم
بیست و پنج قرن تاریخ گذشته ایران به طرف او متوجه
است. سردار سپه باید برگردد. این روح ملت است که با
نوک خامه شفق مراجعت او را تقاضا می‌کند

هر کس برخلاف این معتقد باشد او نسبت به وطن
خیانت کرده است. هر کسی منکر عواقب وخیمه استعفا،
سردار سپه باشد طالب اغتشاش و دامن زدن آتش فتنه و
فساد و دشمن اصلاحات و عظمت ایران و طرفدار محو
استقلال و تجزیه ولایات است!

چه باید کرد؟ امروز سردار سپه مرکز عظمت و اقتدار
و استقلال و امنیت ایران شده است. اگر رفت همه اینها
می‌رود و حتی برای شهوت‌رانی و غرض‌ورزی مخالفان
هم موقعی پیدا نمی‌شود و این آقایانی که در بهارستان

جمع شده‌اند نیز به دوام دوره خود نمی‌توانند اطمینان داشته باشند.

سردار سپه برود کی بیاید؟ کدام یک از فرزندان ایران به رشادت و صحت عمل و فضیلت و تقوای سردار سپه هستند؟ آیا قوام السلطنه یا وثوق الدوله؟

ما به آن بومهای شومی که ایران را ویران می‌خواهند تا در آن مسکن گیرند اطمینان می‌دهیم که اگر آنها سردار سپه را نشناسند، صلحا و یک عده مردم با تقوا او را می‌شناسند و روح ملت آغوش خود را برای او گشوده است و با اتکا به سربازان وطن و صاحب منصبان رشید ایران، که رئیس بزرگ خود را دوست می‌دارند، اجازه نمی‌دهند که ایران به فقدان سردار سپه دچار شود.^{۴۳}

دشتی در صفحه اول همین شماره مقاله‌ای با عنوان «مراجعه به آراء عمومی، مساله رفتار دوم» درج کرد و در آن احمدشاه را «جوان نالایقی» خواند که «تاج پرافتخار اردشیر بابکان» را بر سر نهاده است. دشتی در این مقاله خلع قاجاریه را، از طریق مراجعه به آراء عمومی، خواستار شد. عبدالله مستوفی فضای مطبوعاتی آن زمان و عملکرد شیخ‌علی دشتی را چنین توصیف کرده است: «روزنامه‌های جدی و وزین چپ اقصی، هر چه بودند، همه بسته شده و مدیرهای آنها در حبس و تبعید به سر می‌بردند و بعضی هم که روزنامه‌نویسی آنها برای ارتزاق بود، مانند نجات ایران و از این قماش، چون آتش و پلو در دستگاه سردار سپه زیادتر بود، از ضدیت‌های خود دست برداشته طرفدار جدی دولت شده و می‌شدند و تملقات عجیب به سردار سپه کرده، کارهای بی‌رویه و بی‌ترتیبی را که احيانا برای پیشرفت مقاصد جاه طلبانه او به عمل می‌آمد رفع و رجوع می‌نمودند و از انتشار مجعولات و اکاذیب هم تشویبی نداشتند. جدی‌تر از همه آن‌ها شفق سرخ بود که به مدیری و قلم‌علی دشتی کار تملق به سردار سپه را به جاهای باریک رسانده و چنان که دیدیم، برخلاف هر اصل مسلمی نظامیان را به روی ملت واداشته و مردم را به سرنیزه سردار سپه می‌ترساند. خدا نکند آخوند اصول مسلم دسی سابق خود را کنار بگذارد. دیگر به هیچ حد و سدی و اصل مسلمی پایند نمی‌کند و اگر ذوق نویسندگی هم داشته باشد که اوایل! آن‌چه به تصور در نیاید از دم قلمش بیرون می‌ریزد.»^{۴۴}

در پی انتشار مقاله دشتی، که دعوتی آشکار و صریح به کودتا و جنگ داخلی بود، فرماندهان نظامی در تهران و شهرستانها، که همه برکشیدگان دوره اقتدار سه‌ساله اخیر رضاخان بودند، رژه در خیابان‌ها و تظاهرات به سود سردار سپه را آغاز کردند. امرای لشکر تلگرافهای تند و تهدیدآمیز بر ضد مجلس شورای ملی و اقلیت مخالف رضاخان به تهران ارسال کرده و متذکر شدند که اگر رضایت سردار سپه جلب نشود به تهران حمله خواهند کرد. جنجالی‌ترین این تلگرافها از احمدآقاخان

(سپهبد امیراحمدی بعدی)، امیرلشکر غرب، بود که اولتیماتومی ۶۸ ساعته برای مجلس تعیین کرد. امیرلشکر شرق، حسین آقا خزاعی، نیز از «کیفر و طرد جیره‌خواران اجانب» سخن گفت، از «عشق تام خود به حضرت اشرف سردار سپه» و «تفر شدید» از «آنهاهی که به نام وکالت می‌خواهند منویات اجانب را صورت خارجی بدهند» همچنین اعلام کرد که اگر تا دو روز دیگر منویات سردار سپه تحقق نیابد به تهران حمله خواهد کرد.^{۴۵} افکار عمومی این تلگرافها را بسیار زشت ارزیابی کرد و خالصی‌زاده از رهبران جنبش ضد جمهوریت رضاخانی، در منبر گفت: «لرها خیلی از سردار سپه و امرای لشکر او برای ما بهتر بودند زیرا آنها با پول واسب و تفنگ و قورخانه خودشان یاغی‌گری می‌کردند، اینها با پول و اسلحه و قورخانه دولت، امیرلشکر غرب با شیخ‌علی خان بیرانه‌وند چه تفاوتی دارد؟»^{۴۶}

قهر رضاخان، جنجال روزنامه‌نگاران حامی او و تهدید نظامیان به خون‌ریزی و کودتا، کارساز بود. مجلس در بیست و یکم فروردین ۱۳۰۳/۱۳ دهم آوریل ۱۹۲۴، با نود و دو رأی موافق، خواستار رئیس‌الوزرای مجدد سردار سپه شد و هیاتی را برای سفر به رودهن و بازگرداندن رضاخان تعیین کرد. در این هیات مشیرالدوله، مستوفی‌الممالک، مصدق‌السلطنه، حاج عز‌الممالک اردلان، سردار فاخر حکمت، سلیمان میرزا اسکندری، دکتر امیر اعلم و سیدمحمد تدین حضور داشتند.

یک روز پس از بازگشت رضاخان به تهران، احمدشاه در تلگرافی از پاریس، «صلاح‌اندیشی» مجلس را پذیرفت و رضاخان در دیدار با محمدحسن میرزا، ولیعهد، سلوکی محیلانه در پیش گرفت؛ چنان که گویی از عملکرد پیشین خود نادم است و به روایتی خم شد تا پای ولیعهد را ببوسد.^{۴۷} بدین سان، رضاخان بار دیگر به قدرت بازگشت و به تجدید قوا برای تهاجم نهایی پرداخت.

از این پس، برای یک دوره کوتاه سیدحسن مدرس، به عنوان رهبر جنبش پیروزمند مقاومت در برابر غائله جمهوری، به چهره مقتدر مجلس پنجم بدل شد. مطبوعات ضد رضاخان نیز تهاجم به سردار سپه و هوادارانش را آغاز کردند؛ تهاجمی که برای بسیاری از این روزنامه‌نگاران مرگ و زندان و تبعید یا بیکاری و انزوا و فقر را به ارمغان آورد. میرزاده عشقی در قرن بیستم غائله جمهوری و قائد آن، رضاخان، را به‌صراحت به استعمار بریتانیا منتسب کرد و در آخرین شماره روزنامه فوق،^{۴۸} که به بهای جان او تمام شد، رضاخان را این‌گونه توصیف نمود:

من مظهر جمهورم، الدورم و بولدورم

از صدق و صفا دورم، الدورم و بولدورم

من قلندر پرزورم، الدورم و بولدورم

مامورم و معذورم، الدورم و بولدورم

من قائد ایرانم، الدورم و بولدورم

و از قول خود چنین سرود:

ای مظهر جمهوری، هی هی جلی قم قم

جمهوری مجبوری، هی هی جلی قم قم

مسلك نشود زوری، هی هی جلی قم قم

تا کی پی مزدوری، هی هی جلی قم قم^{۴۹}

طبعاً، دشتی یکی از آماجهای اصلی مخالفان رضاخان بود. افشاگری علیه او آغاز شد. روزنامه سیاست، به مدیریت عباس اسکندری، در شماره اول اردیبهشت خود نامه‌ای به امضای هاوارد، دبیر دوم سفارت بریتانیا در تهران و مسئول امور اطلاعاتی سفارت، منتشر کرد. دال بر ارتباطات دشتی با سفارت انگلیس.^{۵۰} در نهم خرداد ۱۳۰۳ نیز، چند روز پیش از مطرح شدن اعتبارنامه علی دشتی، مطلبی با عنوان «مکتوبی از شیراز» در صفحه اول روزنامه سیاست منتشر شد. نویسنده ناشناس نامه مدعی بود که شیخ علی دشتی در کوران جنگ جهانی، که عبور و مرور به بین‌النهرین برای غیرنظامیان انگلیسی ممنوع بود، به کمک انگلیسیها وارد بندر بوشهر شد، در کنسولگری انگلیس اقامت گزید، سپس به شیراز رفت و در خانه میرزاافضل‌الله بنان شیرازی، منشی کنسولگری انگلیس در شیراز، ساکن شد.^{۵۱}

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها

۱. یحیی آرین‌پور دشتی را متولد ۱۲۷۵، ش. برابر با ۱۳۱۴ ق/ ۱۸۹۶ م، در کر بلا می‌داند. رکن‌زاده آدمیت و سید جعفر حمیدی زمان تولد او را ۱۳۱۰ ق در کر بلا می‌دانند که برابر است با ۱۲۷۱، ش بهرام چوبینه در مقدمه خود بر بیست‌وسه‌سال (چاپ جدید، ۱۳۸۱) زمان تولد علی دشتی را سال ۱۲۷۷ خورشیدی برابر با ۱۸۹۸ میلادی، در دشتستان، عنوان کرده است. دشتی در فرم‌های مشخصات مجلس سنا، به خط خود، زمان و محل تولد خویش را یازدهم حمل (فروردین) ۱۲۷۳ شمسی در کر بلا ذکر کرده است.

۲. رکن‌زاده آدمیت به تحصیل دشتی در «مدرسه حسینی ایرانیا» اشاره کرده است. (محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، تهران: کتابخانه خیام، [۱۳۳۸]، ج ۲، صص ۵۴۶)

۳. میزان تحصیلات دشتی در عتبات، مانند پیشینه خانوادگی او، بعدها دست‌مایه مناقشات سیاسی شد. مخالفان دشتی نه تنها او را طلبه‌ای بی‌سواد و بی‌اخلاق معرفی کرده‌اند بلکه پدر و برخی دیگر از اعضای خانواده او را نیز هدف حملات خود قرار داده‌اند. در ورقه تالیبی که با عنوان «بیوگرافی آقای دشتی» در پرونده ساواک وی ضبط شده و به یقین نوشته یکی از مخالفان دشتی است، چنین می‌نویسیم: «علی دشتی فرزند یکی از کفش‌دارهای نجف است که در اثر حوادثی توقف در عراق عرب را جایز ندیده و به ایران آمد. چون تحصیلات دینی کامل نداشت و فقط عربی را خوب بلد بود ناچار با کمک برادرش که پیشکار خزعل بوده در فرهنگ خوزستان استخدام می‌شود.» (تصویر پرونده علی دشتی در مرکز اسناد ساواک منحل، شماره ۳۷۱۵۲/سوم، آرشیو موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، از این پس: پرونده علی دشتی.)

یحیی آرین‌پور پدر دشتی را «از فحول علمای عصر خود» معرفی می‌کند که «به ورغ و تقوا» مشهور بود. بنوشته آرین‌پور، دشتی «یک قسمت از اصول را در محضر حاج سید حسین فشارکی و کفایه‌آخوند را نزد حاج‌شیخ‌عبدالکریم یزدی، که هر دو از مجتهدین بزرگ بودند، تحصیل کرد.» (یحیی آرین‌پور، از نیما تا روزگار ما تهران: انتشارات

مجلس پنجم تجدید نمایندگی ساری شد و رهنما نماینده تبریز. تجدید مدیر روزنامه تجدید بود و رهنما مدیر روزنامه نیمه رسمی ایران.

۳۴. کاظم سرکشیک زاده اتحاد. مدیر روزنامه اتحاد. در مجلس پنجم نماینده لاهیجان شد.

۳۵. میرزا رضاخان افشار. رضا افشار به عنوان نماینده تبریز به مجلس پنجم راه یافت.

۳۶. علی اکبر داویر. مدیر روزنامه مرد آزاد و لیدر حزب رادیکال به عنوان نماینده شهرستان لار به مجلس پنجم راه یافت.

۳۷. جهانشاه خان امیر افشار رئیس ایل شاهسون افشار و زمین دار بزرگ و قدرتمند خمسه.

۳۸. مجموعه اسناد شیخ ابراهیم زنجانی شماره ۳۲. صص ۵۳۲-۵۳۳.

۳۹. عین السلطنه همان ماخذ، صص ۶۷۳۳.

۴۰. حسین بهرامی (احیا السلطنه) برادر فرح الله بهرامی (دبیر اعظم) و هر دو پسران محمد علی خان نقرشی بودند.

۴۱. همان ماخذ، صص ۶۸۵۶.

۴۲. در این زمان رضاخان سردار سپه ثروت فراوانی جمع کرده بود عین السلطنه می نویسد: «بوم هند و رودهند محل بسیار معتبری است دوازده فرسنگی تهران، خاک دلموند، سردار سپه خریداری کرده و مشغول آبادی است. سردار سپه ایضا در دماوند و مازندران املاک زیاد خریداری نموده است. دیشب شاهزاده نصیرالدوله [خواهر عین السلطنه و همسر میرزا احمدخان نصیرالدوله بدر] می گفت شخص موثقی امروز به آقا [احمد بدر] گفته بود نزد رئیس بانک بودم، شش کرور تومان برای سردار سپه برای تیر خریداری نمودند. دولت و وزارت جنگ مادر این سه سال از همه ایام مشروطه بیش تر غارت شده است. غارت های یک کروری، دو کروری پنج کروری اینها کجا رفته به حساب چه آمده که احدی مسبوق نیست» (عین السلطنه همان ماخذ، صص ۶۹۲۷-۶۹۲۶).

۴۳. شفق سرخ. سال سوم، شماره ۲۲۸، سه شنبه ۱۹ حمل ۱۳۰۳ (۳ رمضان ۱۳۴۲، ۱۶ آوریل ۱۹۲۴)، صفحه اول.

۴۴. عبدالله مستوفی شرح زندگی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه تهران، انتشارات زول، چاپ چهارم ۱۳۷۷، ج ۳، صص ۶۰۶-۶۰۷.

۴۵. متن کامل این دو تلگراف در ماخذ زیر مندرج است: حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، انتشارات علمی، چاپ ششم ۱۳۷۴، ج ۲، صص ۵۵۵ ۵۵۱.

۴۶. عین السلطنه همان ماخذ، صص ۶۹۳۷.

۴۷. همان ماخذ.

۴۸. قرن بیستم، شنبه ۷ ثور ۱۳۰۳ (۲۴ ذیحجه ۱۳۴۹).

۴۹. عشقی در ۱۲ تیر ۱۳۰۳ به ضرب گلوله به قتل رسید. مردم تهران در مراسم تشییع جنازه عشقی تجلیل عظیمی از او کردند جمعیتی، به تعبیر عین السلطنه «فوق تصور»، در این مراسم حضور داشت. دسته های متعدد سینه زنی جنازه را همراهی می کردند و نوحه خوان چنین می خواند: «کشته راه وطن، زاده سبط رسول» (عشقی سید بود) زنان بسیاری گریه کنان سردار سپه را نفرین می کردند و تعدادی از این زنان از فرط عزا داری بیهوش شدند. این در حالی است که عشقی در تهران تنها یک خواهر و یک برادر داشت. در آن شب فرخی یزدی، مدیر طوفان، چنین سرود:

دیو مهیب خودسری چون ز غضب گرفته دم
امنیت از محیط ما رخت بیست و گشت گم
حربه وحشت و ترور کشت چو میرزاده را
سال شهادتش بخوان «عشقی قرن بیستم»
(عین السلطنه، همان ماخذ، ج ۹، صص ۷۱۵۲)

۵۰. سیاست، شماره ۱۸، ۳۱ حمل ۱۳۰۳.

این مکتوب، که بر روی کاغذ رسمی سفارت بریتانیا نوشته شده، به نظر من، جعلی است در آن سالها، هاوارد، به دلیل ارتباطات و دیدارهایش با رجال سیاسی ایران و ارباب جراید، اعم از موافق یا مخالف شهرت فراوان در مطبوعات ایران یافته بود. ملک الشعراء بهار در تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران مکرر از هاوارد سخن گفته است. پس از شهریور ۱۳۲۰ آن لمبتون و آلن چارلز ترات، اعضای سفارت بریتانیا در مطبوعات ایران شهرتی مشابه با شهرت هاوارد یافتند.

۵۱. سیاست، سال سوم، شماره ۴۰، پنجشنبه ۹ جوزا ۱۳۰۳/ شوال ۱۳۴۲.

ما داشتند، ما پدر این صبا را ندیده ایم، صبا خوشگل بود... (همان ماخذ، ج ۹، صص ۶۷۲۲) و در صفحات بعد از صبا به عنوان «نوکتر ارباب جمشید» یاد می کند (همان ماخذ، صص ۶۷۶۶) حسین صبا مدتی شاگرد ارباب جمشید جمشیدیان بود، صبا، اندکی پس از قتل عشقی، در اوایل مهر ۱۳۰۳ به سکنه قلبنی درگذشت و چون در اواخر عمر از مبلغان سردار سپه بود، برخلاف عشقی، جنازه اش در میان لعن و طعن مردم تشییع و دفن شد (بنگرید به توصیف عین السلطنه از مرگ صبا در: همان ماخذ، ج ۹، صص ۷۱۷۸).

۱۲. پس از قتل محمد سعود، مدیر مرد امروز، رضا حکمت (سردار فاخر)، رئیس مجلس شورای ملی، گفت: «خدا رحمتش کند... با یک حقوق کمی مشغول اعاشه بود و با چندصد هزار تومانی از دنیا رفت و با اشاعه فساد اخلاق پول هایی به دست آورد» (مذاکرات مجلس، سه شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۸).

۱۴. متین السلطنه تقفی مدیر عصر جدید.

۱۵. عین السلطنه همان ماخذ، ج ۸، صص ۶۴۷۶-۶۴۷۵.

۱۶. همان ماخذ، صص ۶۴۲۵.

۱۷. علی دشتی، «اسمی نخستین همکار ادبی من» اطلاع، شماره ۱۴۲۰، صص ۱۵ به نقل از: هوشنگ اتحاد، پژوهشگران ایران، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۰، ج ۳، صص ۳۲۷.

۱۸. فرح الله بهرامی (دبیر اعظم) منشی و رئیس دفتر رضاخان سردار سپه از زمان وزارت جنگ او و اولین رئیس دفتر مخصوص رضاشاه بود. بهرامی نطفه های رضاخان را می نوشت و مولف سفرنامه مازندران و سفرنامه خوزستان است که به نام رضاشاه منتشر شد. بهرامی ۷۰ ساله در سال ۱۳۳۰ در تهران درگذشت.

۱۹. علیرضا اعصاب [په کوشش] به روایت سعید نقیسی: خاطرات سیاسی ادبی، چوینی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۱، صص ۱۳۶، ۲۹۷.

۲۰. شفق سرخ، شماره ۱۰، ۱۶ حمل ۱۳۰۱.

۲۱. عین السلطنه، همان ماخذ، صص ۶۶۷۴.

۲۲. همان ماخذ، صص ۶۶۸۹.

۲۳. همان ماخذ، صص ۶۶۹۰-۶۶۸۹.

۲۴. برای آشنایی با میرزا کریم خان رشتی و نقش تاریخی او بنگرید به: عبدالله شهبازی، امیرزاکریم خان رشتی: چهره مرمر تاریخ معاصر ایران، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ چهاردهم ۱۳۸۱، ج ۲، صص ۵۵۹۴.

۲۵. بنگرید به یادداشت های روزانه سلیمان بهبودی در: غلامحسین میرزا صالح [په کوشش] رضاشاه: خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، تهران، طرح نو، چاپ اول ۱۳۷۲، صص ۵۶، ۶۵، ۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۹۱، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۵۰، ۱۵۹.

۲۶. عین السلطنه، همان ماخذ، ج ۹، صص ۶۷۷۳.

۲۷. لشت نشا ملک خانواده امینی بود و میرزا کریم خان رشتی و برادرانش (پسران حاجی وکیل رشتی) مستاجر این خانواده بودند ولی حاضر به استرداد املاک فوق به مالکین قانونی آن نبودند.

۲۸. زین العابدین رهنما (۱۲۶۸-۱۳۶۸) مدیر روزنامه نیمه رسمی ایران در این زمان رهنما، مانند دشتی و تدین، مغموم بود. در سال ۱۳۰۶ مکتلا شد.

۲۹. موتل: انومیل، ماشین سواری.

۳۰. سیدمحمد تدین بیرجندی (۱۲۶۰-۱۳۳۰)، در بهمن ۱۳۰۵ مکتلا و با لباس جدید در کابینه مستوفی الممالک وزیر معارف شد.

۳۱. در انتخابات دوره پنجم افراد زیر از تهران به مجلس شورای ملی راه یافتند: ۱- میرزا حسن خان مستوفی الممالک، ۲- میرزا حسن خان مشیرالدوله، ۳- دکتر محمد خان صدوق السلطنه، ۴- حاج میرزا هاشم آشتیانی، ۵- سیدحسین مدرس، ۶- میرزا حسین خان مومتمن الملک، ۷- سیدحسن تقی زاده، ۸- میرزا حسین خان معین الوزاره (حسین علاء)، ۹- سلیمان میرزا اسکندری، ۱۰- میرزا اسداحمد بهبهانی، ۱۱- میرزا احمد خان قوام السلطنه، ۱۲- شیخ علی مدرس.

۳۲. میرزا محمد نجات خراسانی مدیر روزنامه نجات شیخ ابراهیم زنجانی و نجات خراسانی هر دو عضو «محکمه انقلابی» بودند که پس از فتح تهران، در روز شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۷ از شیخ فضل الله نوری را محاکمه و محکوم به اعدام کرد.

۳۳. محمدرضا تجدید (شیخ العراقین زاده) و زین العابدین رهنما. در

زول، چاپ سوم، ۱۳۷۹، صص ۳۱۸) دکتر سید جعفر حمیدی از پدر دشتی با عنوان «شیخ عبدالحسین مجتهد دشتی» یاد کرده است. (سید جعفر حمیدی، فرهنگنامه بوشهر، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۳۱۷) با توجه به جایگاه محترم شیخ محمدحسین مجتهد برازجلی، شوهر خواهر علی دشتی، در مناطق جنوبی فارس و بوشهر و نقش وی در جهاد ۱۳۳۶ ق بر ضد استعمار بریتانیا ادعاهای غیرمستند و بعضاً متناقض مخالفان علی دشتی را درباره سوابق خانوادگی و مسائل اخلاقی دوران نوجوانی او باید از نوع اتهامات ناشایست متداول در مبارزات سیاسی آن دوران شمرد. در بررسی مقاله روزنامه سیاست و رساله غلامحسین مصاحب باین اتهامات آشنا خواهیم شد.

۴. شیخ عبدالحسین دشتی چهارم پسر به نام های علی، محمد، عبدالله، پرویز و گویا چهار دختر داشت. به نوشته غلامحسین مصاحب «شیخ محمد تابع دولت عراق بود، چند سال قبل که نصولی به تحریک انگلیسها برای ایجاد نفاق بین شیعه و سنی در عراق رساله های به نام الدوله الامویه فی الشام راجع به دفاع یزید در واقعه کربلا نوشت و دولت عراق او را تبعید کرد، شیخ محمد، برادر شیخ علی، به طر فدراری او برخاست دولت عراق در صدد تبعید او به موصل برآمد ولی وی سرپیچی کرد و در اتاق وزیر فرهنگ عراق به او فحاشی نمود و پس از این که کتک زیادی خورد فراراً به ایران آمد و اگر چه دولت عراق از مجاری رسمی در صدد بازگرداندن او برآمد ولی به علت نفوذ برادرش موفق نگردید» (غلامحسین مصاحب، دیسه های علی دشتی، صص ۳) دختر بزرگ شیخ عبدالحسین دشتی همسر شیخ محمدحسین مجتهد برازجانی بود عبدالله دشتی دبیر زبان انگلیسی بود و پس از بازنشستگی، در اواخر دوران پهلوی، نماینده مجلس شورای ملی شد.

۵. رکن زاده آدمیت، همان ماخذ، صص ۵۴۷.

۶. حاج شیخ علی مجتهد شیرازی (۱۳۰۰-۱۳۴۸ ق.)، معروف به حاجی آقا یا حاجی آقا اسکروچی، اسکرور از واژه انگلیسی SCROW به معنی پیچاندن است و چون حاج عبدالکریم شیرازی، پدر حاجی آقا شیرازی، از تجار معتبر بنه بود و بنه هایی را که از ولایات به شیراز می آمد و بعد به خارج صادر می کرد آنها را باربندی کرده و با سیم می پیچید. به اسکروچی معروف شده بود. حاجی آقا شیرازی از شاگردان آخوند خراسانی بود و اجازه اجتهاد از او داشت. حاجی آقا در دوره دوم مجلس شورای ملی نماینده شیراز بود. او در این دوره از وکلای برجسته و فعال و خوش فکر به شمار می رفت. در دوره سوم از تهران به مجلس راه یافت ولی اعتبارنامه اش رد شد. مدتی در تهران ماند، سپس به شیراز رفت و قریه فاروق را تصرف کرد. این قریه ملک عسکرخان عرب بود که بیع شرط شده و در گرو پدرش بود. برادرانش مدت ها با او بر سر این ملک نزاع داشتند. حاجی آقا در ۱۳۰۸، ش. به تحریک دشمنانش، به دست «برزگران فاروق» به ضرب گلوله کشته شد. (مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران، انتشارات زول، چاپ پنجم، ۱۳۷۸، ج ۶، صص ۱۶۳-۱۶۲)

۷. قهرمان میرزا سالور، روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش سعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر، ۱۳۷۹، ج ۹، صص ۶۹۳۱.

۸. برای آشنایی با تعارض لرد کرزن، وزیر امور خارجه، با سایر اعضای دولت بریتانیا بر سر قرارداد ۱۹۱۹ بنگرید به: عبدالله شهبازی، «کلون های استعماری کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال چهارم، شماره ۱۵-۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۴۲۹-۴۲۸.

۹. امیرحسین تیموری، «علی دشتی و نخستین رساله درباب زندان»، شرق، سال اول، شماره ۱۳۵، یکشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۸۲.

10 - La nouvelle Hlose (1761; The New Heloise)

۱۱. آریین بور، همان ماخذ، صص ۳۲۴.

۱۲. عین السلطنه، همان ماخذ، ج ۸، صص ۶۲۴۰.

عین السلطنه صبا را «برزبان و یاهو گوه می خواند و می افزاید: «هر قدر هم حبس شده باز چاره او نشده است. بلکه این شلاق ها چاره کند» (همان ماخذ) او در جای دیگر صبا را چنین معرفی می کند: «برادرزاده مرحومان آقا عبدالباقی و آقا محمدامین ارباب [است] که آن دو برادر از تجار خوب تهران بودند. با همه مراد های که با خانواده